

پرده آخر

مریم رول

نشر البرز

تهران - ۱۳۹۱

سرشناسه: روا، مریم، ۱۳۴۶
عنوان و نام پدیدآور: پرده آخر / مریم روا
مشخصات نشر: تهران: البرز، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۲-۸۰۸-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
رده‌بندی سنگره: PIR ۸۰۷۵ / و ۱۳ پ ۴ ۱۳۹۰
رده‌بندی دی‌ریی: ۶۲ / ۳
شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۱۸۸۱۷

انتشارات البرز

- عنوان: پرده آخر • نویسنده: مریم روا • امور فنی: راحله بهشتی
• ویراستار: آزاده جولایی • حرفه‌چی: مریم بوسفی • صفحه‌آرا: لیلا هادی‌زاده
• طراح جلد: نیلوفر رسول‌زاده • چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱ • شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه
• لیتوگرافی: مینا • چاپخانه: کاج • بها: ۹۵۰۰ تومان
• شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۲-۸۰۸-۱ ISBN 978 - 964 - 442 - 808 - 1

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای نشر البرز محفوظ است.
تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر روش بدون
مجوز کتبی از ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

❖ مرکز توزیع: بخش البرز - تلفن: ۲۶۴۱۱۰۹ - ۲۶۴۱۱۹۲-۵
❖ نشر البرز: خیابان دکتر بهشتی، بین چهارراه اندیشه و سهروردی، ساختمان شماره ۶۸،
تلفن و نمابر ۸۸۴۰۵۱۸۲-۸۸۴۱۷۴۴۶

برای آگاهی از اخبار جدید، تازه‌های نشر و مشخصات کامل کتاب‌ها
می‌توانید به سایت اینترنتی نشر البرز مراجعه کنید.

WWW.ALBORZPUBLICATION.COM ❖

INFO@ALBORZPUBLICATION.COM ❖

شما با عضویت در این سایت می‌توانید
از تخفیف در خرید کتاب برخوردار شوید.

شب از نیمه گذشته بود. چراغ‌های روشن ماشین قسمت کمی از جاده را معلوم می‌کرد. خط‌های موازی سفید جاده به صورت متناوب از جلوی چشمانشان می‌گذشت. هوای دم‌کرده اردیبهشت ماه محیط را برایشان کلافه کننده کرده بود.

مسعود سعی می‌کرد آهسته براند تا همسرش کمتر احساس ناراحتی کند. مسافر کوچولوی آنان خیال داشت زودتر از موعد پا به عرصه وجود گذارد. او هنوز نمی‌دانست سرنوشت با انسان‌های خاکی بازی‌های زیادی می‌کند، وگرنه آن همه برای زودتر به دنیا آمدن تلاش نمی‌کرد. مسعود هرچند لحظه یک‌بار به صورت المیرا می‌نگریست که از درد خیس عرق شده بود. به راحتی می‌شد آثار نگرانی را از چهره او فهمید، ولی سعی داشت بر خودش مسلط بماند. دستش را دراز کرد و دست همسرش را فشرد. از سردی دست‌های او لحظه‌ای به خود لرزید. وحشت به دلش افتاد. با خود اندیشید دیگر نمی‌تواند بار غمی تازه را بر دوش بگیرد. از خدا یاری طلبید تا همسر و فرزندش هر دو در سلامت کامل از این راه گذر کنند.

پس از رسیدن آنان به بیمارستان بی معطلی المیرا را به اتاق عمل هدایت کردند. الهه سایه وار کناری ایستاده بود و رفتن دخترش را تماشا می کرد.

لحظه ها به سختی می گذشت. مسعود آرام و قرار نداشت و مرتب طول راه و منتهی به اتاق عمل را قدم می زد.

عاقبت در اتاق عمل باز شد و پرستار مژده تولد نوزاد و سلامتی مادر را به او داد. اشک شوق پهنای صورت مردانه اش را درنوردید.

روز بعد، الهه بالای سر دخترش ایستاده بود و با شادی تمام حاضران را می نگریست که به همراه شیرینی و سبدهای گل به دیدن نوه تازه به دنیا آمده اش آمده بودند. حالا دیگر او می توانست با خیالی آسوده بار سفر را ببندد.